

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نهم / دوره جدید / شماره ۳۶ / تابستان ۱۳۹۳
صص ۱۹-۳۰

توکیل در تقاص در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران

• علی اکبر فرحزادی

استادیار دانشگاه علوم قضایی (نویسنده مسئول)

aliakbar.farahzadi@yahoo.com

• حمید کولیوند

کارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق خصوصی اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

kulivandhamid@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۲

چکیده

تقاص یا مقاصه اخذ مال بدهکار منکر یا مماطل در پرداخت، بدون اذن صاحب مال می‌باشد. تقاص حقی استثنایی است و به طلبکاری داده شده است که از طرق متعارف نمی‌تواند به طلب خود برسد. استثنا بودن آن به این معنی است که از شمول اصل اولی حرمت تصرف در مال غیر خارج است. دلیل اصلی جواز تقاص، روایاتی است که در هیچ‌یک سخنی از توکیل در تقاص به میان نیامده است، از طرفی مطابق قاعده کلی، وکالت در همه امور جایز است، مگر در اموری که عدم جواز وکالت دلیل داشته باشد. گرچه استثنایی بودن تقاص ممکن است خود دلیلی بر عدم جواز توکیل در تقاص باشد، اما حتی اگر این دلیل مورد مناقشه باشد، در تقاص شرایطی همچون علم مقاص به قطعی بودن حق و عدم پرداخت حق وجود دارد که حصول این شرایط برای شخصی غیر از طلبکار بسیار بعید، بلکه عادتاً محال است؛ زیرا این شرایط، اموری وجدانی و درونی هستند. در نتیجه می‌توان گفت: رسیدن به حق از طریق تقاص قابل توکیل نمی‌باشد.

کلیدواژه‌ها: تقاص، مقاصه، توکیل، وکالت، حق.





مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل قضایی، ایجاد روشی مناسب، سریع و مطمئن برای احقاق حق بوده است. روش متداول، رجوع به قاضی و درخواست استفاده از قدرت حاکمیت است،^۱ اما در اسلام در بعضی شرایط خاص، روش دیگری هم تجویز شده است و آن این است که چنانچه حق مورد مطالبه، دین، و مدیون منکر آن باشد و همچنین امکان احقاق حق از روش معمول وجود نداشته باشد، داین می‌تواند مالی از اموال مدیون را رأساً به جای طلب خود برداشته و مالک گردد. این عمل در فقه امامیه با عنوانهای تقاص و مقاصه و در فقه اهل سنت با تعبیری همچون «الظفر بالحق» شناخته شده است. هرچند این موضوع نزد اکثر فقهای مذاهب خمسسه، جایز و مشروع دانسته شده است، اما در شرایط و کیفیت اجرای آن اختلاف نظرهای دامنه‌داری وجود دارد.^۲

پژوهش حاضر قصد پرداختن به موضوع تقاص، مشروعیت، شرایط اجرا و سایر مباحث مرتبط با آن را ندارد. آنچه این مقاله بدان می‌پردازد، «توکیل در تقاص» است؛ یعنی کسی که حق تقاص دارد، به شخص دیگری وکالت دهد که مالی از اموال بدهکار را از جانب او بردارد. این موضوع به صورت محدود مورد توجه فقیهان واقع شده و تنها تعداد اندکی از فقها در این باره نظر داده‌اند. با توجه به اینکه گاه در میان مردم چنین عملی مورد ابتلا قرار می‌گیرد، مطالعه و بررسی این موضوع به نظر لازم و ضروری می‌رسد. این نوشتار به دنبال پاسخ به این سؤال است که با توجه به شرایط تقاص و وکالت، آیا توکیل در تقاص جایز است و بر فرض وقوع، چه آثاری بر آن مترتب است.

ماهیت توکیل در تقاص

از آنجا که توکیل و تقاص دو موضوع جدای فقهی هستند، لازم است ابتدا تعریف هر یک از آنها به

۱. آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۱، ص ۹.

۲. مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۶۸؛ المجموع شرح المذهب، ج ۲۰،

ص ۲۰۳؛ منح الجلیل، ج ۸، ص ۵۵۰.

صورت جداگانه نزد مذاهب خمسسه روشن گردد، تا در نهایت تعریف توکیل در تقاص معین شود.

۱) تعریف تقاص (مقاصه)

تقاص در لغت مصدر باب تفاعل، برگرفته از ریشه فعل لازم «قَصَّ، يَقْصُ» می‌باشد که پس از ادغام دو حرف مماثل، به جای تقاصص، تقاص تلفظ می‌شود. تقاص دارای این معانی است: ۱. چیدن و بریدن ۲. آویزه‌های پارچه را بریدن ۳. کناره‌های گوش را بریدن ۴. نقل کردن و بازگو کردن ۵. به تدریج دنبال کردن و پی گرفتن.^۳ معنای مناسب با بحث حاضر، معنای اخیر است، پس آن معنا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«قَصَّ اثره»؛ یعنی رد آن را دنبال کرد.^۴ خداوند متعال نیز این معنا را با لفظ «قَصَص» در دو جای قرآن به کار برده است: «فَارْتَدَّ عَلَيَّ آثَارُهُمَا قَصَصًا»^۵؛ «پس آن دو جستجوگر ردپای خود را گرفتند و برگشتند» و «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»^۶؛ «به خواهرش گفت از پی او برو». «اقتص اثره» و «تقصص اثره» نیز به همین معنا آمده است. قصاص که هم ریشه تقاص و بر وزن فعال است، به معنای مقابله به مثل می‌باشد. «تقاص القوم» زمانی به کار می‌رود که هریک از طرفین در حساب یا غیر آن مقابله به مثل کنند.^۷ اما از نظر اصطلاحی هرچند در کتب فقهی قدما، کمتر به تعریف تقاص پرداخته شده است، اما از بررسی کاربرد این کلمه و تعاریف متأخران می‌توان به این نتیجه رسید که تقاص نزد امامیه هم به معنای تهاتر^۸ و هم به معنای اخذ حق از مال مدیون منکر یا مماطل دین^۹ به کار رفته است و کاربرد این کلمه نزد اهل سنت فقط به معنای تهاتر بوده است.^{۱۰}

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۱۹؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۵،

ص ۱۱؛ فرهنگ معاصر عربی فارسی، ص ۸۲۲.

۴. الصحاح فی اللغة، ج ۲، ص ۸۱.

۵. کشف، ۶۴.

۶. قصص، ۱۱.

۷. الصحاح فی اللغة، ج ۲، ص ۸۱.

۸. ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۲۲۳.

۹. مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۴۰.

۱۰. روضة الطالبین، ج ۸، ص ۵۱۹.



۳) تعریف توکیل در تقاص

هرچند فقها تعریفی از توکیل در تقاص ارائه نداده‌اند، اما از تعاریف مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که توکیل در تقاص به معنای دادن وکالت شخصی که حق تقاص برای او مستقر گردیده، به شخصی دیگر است تا عمل تقاص را به نیابت از او انجام دهد. تعریف مذکور از توکیل در تقاص به دو صورت قابل تصور است: یکی اینکه در ضمن دادن وکالت در امور دیگر به وکیل اجازه تقاص هم داده شود، مثل دادن وکالت در تقاص در ضمن اعطای وکالت در انجام معامله که در اینجا موضوع وکالت شامل تقاص هم می‌گردد و دیگر اینکه پس از ایجاد حق تقاص برای شخصی، به شخص دیگری به طور خاص وکالت داده شود که عمل تقاص را به نیابت از او انجام دهد. آنچه در این مقاله مورد تحقیق قرار گرفته، شکل دوم است.

ارکان و شرایط توکیل در تقاص

برای بررسی شرایط توکیل در تقاص، ابتدا ارکان وکالت و تقاص مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱) ارکان تقاص

تقاص متقوم به دو رکن است که اگر این دو رکن یا یکی از آن دو تحقق پیدا نکند، تقاص حاصل نمی‌شود: یکی عدم پرداخت حق از طرف بدهکار که با این رکن برای طلبکار (با تحقق شرایطی) حق تقاص ایجاد می‌گردد و دیگری اخذ به قصد تقاص. بنابراین زمانی که بدهکار در مورد برگرداندن عین یا رد دین، نه انکار دارد و نه امتناع، و به محض اینکه طلبکار، حقی را ادعا نماید، او نیز می‌پردازد، جایی برای تقاص وجود ندارد؛ چون حقی که در ذمه او می‌باشد، کلی و تعیین آن به عهده مدیون است.^{۱۱} در مورد اینکه عدم پرداخت حق یکی از ارکان تقاص است، اختلافی در بین مذاهبی که تقاص مورد قبول آنها می‌باشد (همه مذاهب خمسسه به جز حنابله)،

۱۱. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۳۸۹؛ قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۴۸؛ مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۴۶۲.

متأخران در تعریف تقاص آورده‌اند: «اخذ مال مدیون منکر یا مماطل توسط داین بدون اذن وی، به عوض از دین را تقاص گویند»^{۱۱} و در جایی دیگر گفته شده است: «تقاص، از ایقاعات است و آن عبارت است از اینکه بستانکار، بدون مراجعه به دادگاه (اگر خوف فتنه نباشد)، از اموال بدهکاری که دین خود را انکار می‌کند و یا از پرداخت آن امتناع می‌ورزد، به قدر طلب خود یک‌جانبه به قصد تملک بردارد».^{۱۲} همان‌طور که گفته شد، نزد علمای امامیه در گذشته کلمه تقاص در هردو معنای تهاتر و اخذ حق از مال بدهکار به کار رفته است، اما به نظر می‌رسد با توجه به تعریفی که در کتب متأخران از تقاص ارائه شده است، در حال حاضر این کلمه بیشتر در معنای دوم آن؛ یعنی اخذ حق از مال بدهکار به کار می‌رود، تا جایی که می‌توان گفت هیچ‌یک از فقهای معاصر امامیه از این واژه در معنای تهاتر استفاده نکرده‌اند.

۲) تعریف توکیل

توکیل به معنای دادن وکالت به دیگری است و وکالت از نظر لغوی اسم مصدر است که به فتح و کسر «واو» به معنای تفویض و واگذاری استعمال می‌گردد.^{۱۳} در قرآن کریم آمده است: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»^{۱۴} «بگو شما را فرشته مرگ، که بر مرگ شما وکیل گردیده می‌میراند»؛ یعنی مرگ شما به او واگذار شده است.^{۱۵} در فقه مذاهب خمسسه و حقوق ایران، عقد وکالت با اندکی اختلاف در تعبیر، تقریباً یکسان تعریف شده است: «عقدی که به موجب آن فردی، شخص دیگری را در زمان حیاتش برای انجام کاری جانشین خود قرار می‌دهد».^{۱۶}

۱۱. مصطلحات الفقه، ص ۴۰۱.

۱۲. دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، ج ۱، صص ۸۶۷ و ۸۶۸.

۱۳. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۴.

۱۴. سجده، ۱۱.

۱۵. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۰.

۱۶. مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۱۶۰، بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۱۹؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۵۳۸.



وجود ندارد.^{۱۸}

با عدم پرداخت دین از سوی بدهکار، برای طلبکار حق تقاص ایجاد می‌گردد و اجرای این حق فقط با اخذ مالی از اموال مدیون به قصد تقاص صورت می‌گیرد؛ چون تقاص، سبب مالکیت، و مالکیت بر یک شیء مستلزم استحقاق تصرف در آن شیء از سوی مالک است و تصرف در مال فقط با تسلط بر مال مقدور است و از آنجا که تسلط و تصرف بدون اخذ مال ممکن نیست، اجرای تقاص باید با اخذ مال صورت پذیرد.

در مورد قصد باید گفت که در عقود و ایقاعات، اراده انسان نقش اصلی را دارد، این اصل در فقه امامیه با عبارت معروف «العقود تابعة للقصد»^{۱۹} و در فقه اهل سنت با عباراتی همچون «العبرة فی العقود بالمقاصد و المعانی لا بالالفاظ و المبانی»^{۲۰} شناخته می‌شود. از نظر ماهیت حقوقی، تقاص عملی حقوقی و از جمله ایقاعات می‌باشد،^{۲۱} پس قصد انشاء و اراده مقاصد در آن نقش اصلی را دارد؛ یعنی اگر مال بدهکار توسط طلبکار برداشته شود، زمانی می‌توانیم بگوییم تقاص صورت گرفته است که این عمل با قصد تملک انجام گیرد.

۲) ارکان وکالت

نزد اکثر فقهای مذاهب خمسسه، ارکان وکالت عبارت است از: صیغه، موکل، وکیل و موکل فیه.^{۲۲} فقهای حنفی ارکان وکالت را منحصر به ایجاب و قبول دانسته^{۲۳} و می‌گویند: اجرای صیغه مستلزم وجود سه رکن دیگر است. از بین این چهار رکن آنچه به اثبات جواز یا عدم جواز توکیل در تقاص مرتبط است، موکل، وکیل

و موکل فیه می‌باشد؛ زیرا چنان که گفته شد، رکن صیغه پس از حصول سه رکن دیگر قابل اجرا است، پس آن سه رکن مقدم بر اجرای صیغه هستند و در واقع با وجود آنها است که صیغه قابلیت اجرا پیدا می‌کند. در نتیجه برای اثبات جواز یا عدم جواز توکیل در تقاص باید بررسی شود که وجود ارکان تقاص با ارکان وکالت تا چه حد سازگاری دارد؟

۳) شرایط توکیل در تقاص

با بیان ارکان تقاص و وکالت می‌توان شرایط توکیل در تقاص را تصور نمود که در ادامه این شرایط مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) تعلق موکل فیه به موکل

یکی از شروطی که برای رکن موکل فیه بیان شده، تعلق آن به موکل است.^{۲۴} البته قابل ذکر است که منظور از تعلق در اینجا صرف مالکیت نیست؛ چون در بعضی از موارد بدون اینکه شخص مالک مال باشد، می‌تواند برای انجام برخی امور آن مال، وکیل بگیرد، چنان که قییم برای انجام برخی امور اموال صغیر، همچون بیع، می‌تواند وکیل بگیرد، در حالی که مالک آن مال نیز محسوب نمی‌گردد و همچنین در بعضی از موارد، اجرای حقی قابل توکیل می‌باشد، مثل اجرای حق شفعه. پس به نظر می‌رسد منظور از تعلق این است که برای خود شخص امکان تصرف در مال یا اجرای حق وجود داشته باشد و این طبیعی است در صورتی که امکان تصرف در مال یا حقی برای شخصی وجود نداشته به طریق اولی برای وکیل او نیز این امکان وجود نداشته باشد.

در ابتدا این‌گونه به نظر می‌رسد که مال مورد تقاص تا زمانی که به قصد تقاص اخذ نگردد، متعلق به مقاص نمی‌باشد، پس طبق قاعده نمی‌تواند وکالت آن را به شخص دیگری بدهد، اما با دقت در مسئله روشن می‌گردد که موکل فیه در اینجا اجرای حق تقاص است نه مقاص منه، پس از آنجا که با وجود شرایط،

۱۸. البحر الرائق، ج ۷، ص ۱۹۳؛ منح الجلیل، ج ۸، ص ۵۵۰؛ المجموع شرح المذهب، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۱۹. عوائد الایام، ص ۱۵۹.

۲۰. المسبوط، ج ۲۲، ص ۲۳؛ بدائع الصنائع، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲۱. غایة المراد، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲۲. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۳. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۰.

۲۴. الشرح الکبیر، ج ۸، ص ۲۲۶؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۲۱۷.



وجود ندارد؛^{۲۶} اگر داین علم به حق نداشته، بلکه نسبت به آن تردید داشته باشد، برای این تردید دو صورت را می‌توان تصور کرد: ۱. تردید در وجود دین؛ یعنی داین در اصل دین شک دارد، مثلاً تردید دارد که آیا پولی به زید به عنوان قرض داده است یا خیر. ۲. تردید در بقای دین؛ یعنی داین نسبت به اصل دین یقین دارد، ولی نمی‌داند که آیا ادای دین شده است یا خیر. شخص مردد در هیچ‌یک از این دو صورت نمی‌تواند تقاضا کند.^{۲۷} مسئله در صورت اول مشخص است، اما در صورت دوم ممکن است این‌گونه به نظر برسد که اصل استصحاب جاری می‌گردد؛ زیرا حدوث دین محرز و یقینی، و بقای آن مشکوک است.^{۲۸} با این حال با کمی دقت معلوم می‌شود که در اینجا استصحاب جاری نمی‌گردد؛ چون استصحاب از اصول عملیه است و اصول عملیه برای خروج از حیرت هستند که در اینجا کاربردی ندارند. توضیح اینکه قطع و یقین یا موضوعی است و یا طریقی، آن چیزی که قائم مقام قطع می‌شود، در واقع قائم مقام قطع طریقی می‌شود، مثل بینه و استصحاب و اما اگر برای عملی دلیلی وجود داشت که در آن دلیل به طور صریح یا به حسب متفاهم عرف، قطع لازمه انجام آن عمل بود (قطع موضوعی)، نه تنها استصحاب جانشین آن قطع نمی‌شود، بلکه بینه‌ای که افاده اطمینان نکند هم جانشین آن نمی‌شود.^{۲۹} با توجه به اینکه در ظاهر ادله مشروعیت تقاضا که عمده آن روایات می‌باشند، از الفاظی همچون «لی علیه الحق» استفاده شده^{۳۰} که مفهوم آن «علم نسبت به دین مدیون است»، پس قطع در ادله تقاضا یا به صراحت و یا به فهم عرفی، به نحو قطع موضوعی

طلبکار صاحب حق تقاضا می‌گردد، می‌توان گفت موکل فیه متعلق به طلبکار، و از این نظر، دادن وکالت آن به دیگری فاقد اشکال است.

(ب) معلوم بودن موکل فیه

بعضی از فقها معتقدند یکی از شرایط موکل فیه، معلوم بودن آن است که در صورت مجهول بودن آن، عقد وکالت باطل است.^{۲۵} با توجه به اینکه تقاضا یکی از اسباب تملک است و تا مالی از اموال بدهکار به قصد تقاضا اخذ نگردد، تقاضا صورت نگرفته است و در واقع پس از اخذ مقاص منه است که مال مشخص می‌شود و تا قبل از آن مقاص منه مجهول و دینی در ذمه بدهکار است. بنابراین حق انتخاب مال برای پرداخت به عهده بدهکار گذاشته شده است. ولی در اینجا استثنائاً به علت استنکاف از پرداخت، این حق به طلبکار داده شده است، پس شاید این‌گونه به ذهن برسد که چون موکل فیه مجهول است، در نتیجه توکیل در تقاضا جایز نمی‌باشد، مگر آنکه طلبکار مالی از اموال مدیون را قبل از برداشتن برای وکیل تعیین نموده باشد.

در پاسخ این ایراد می‌توان گفت: موکل فیه حق تقاضا است، نه مقاص منه. پس هر چند مال مقاص منه مجهول باشد، حق تقاضا و اجرای آن امری معلوم است. پس چنانچه طلبکار (موکل) به شخصی بگوید که از جانب من وکیلی که مالی از اموال بدهکارم را به اندازه طلبم برداری و به من بدهی (تقاضا کنی)، از نظر معلوم بودن موکل فیه اشکالی ندارد.

(ج) علم وکیل به قطعی بودن حق

همان‌طور که بیان گردید، یکی از ارکان تقاضا، عدم پرداخت حق از طرف بدهکار می‌باشد که بررسی این رکن منتج به شروطی می‌گردد، از جمله اینکه حق از نظر داین قطعی باشد. فقها در این خصوص نظر داده‌اند که اگر داین یقین به دینش ندارد و فقط احتمال می‌دهد که طلب دارد، حق تقاضا برای او

۲۶. العروة الوثقی، ج ۶، ص ۷۲۱.

۲۷. تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲۸. مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۵۹.

۲۹. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، کتاب القضاء و الشهادات، ص ۳۶۹.

۳۰. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۷۳.

۲۵. مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۲۲۱؛ مسالک الافهام، ج ۶، ص ۴۹۹.



اخذ شده است و این بدان معنا است که باید اطمینانی حاصل شود که نزدیک به علم باشد و عرف و عقلا آن را علم محسوب کنند.

اما آیا در مورد وکیل هم این شرط وجود دارد؛ یعنی وکیل هم برای قبول وکالت باید به بدهی بدهکار یقین داشته باشد تا بتواند به وکالت تقاص نماید؟ با توجه به اینکه در ظاهر بین تقاص و سرقت شباهت زیادی وجود دارد و در صورت عدم یقین وکیل به بدهی بدهکار به موکلش، ممکن است به ارتکاب سرقت مبتلا گردد، وجود این شرط برای اجتناب از ارتکاب سرقت ضروری به نظر می‌رسد.

هرچند ممکن است وکیل از طرّقی به ایجاد حق برای طلبکار یقین پیدا کند، اما باید توجه داشت که علم به حدوث حق مستلزم علم به بقای آن نخواهد بود؛ چون احتمال دارد بدهکار حق را پرداخته یا طلبکار او را ابراء کرده باشد. این موضوع در مبحث بعدی با عنوان علم وکیل به عدم پرداخت حق، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

د) علم وکیل به عدم پرداخت حق

چنان که بیان شد، از رکن عدم پرداخت حق از طرف بدهکار، شرایطی منتج می‌گردد که یکی دیگر از آن شرایط، یقین طلبکار به عدم پرداخت حق است. طلبکار برای اینکه بتواند تقاص کند، باید به عدم پرداخت حق از طرف بدهکار یقین داشته باشد و ظن و احتمال برای آن کفایت نمی‌کند.^{۳۱} پس اگر داین پیش خود احتمال می‌دهد که اگر مطالبه کند، با انکار مواجه می‌شود، نمی‌تواند به صرف این احتمال تقاص کند و به همین خاطر است که بسیاری از فقها معتقدند اگر حیا، خوف و یا مصلحتی مانع از مطالبه شد، طلبکار حق تقاص ندارد.^{۳۲} هرچند برخی از فقها بر این اعتقادند که به دلیل اطلاق روایات در صور مذکور نیز می‌توان تقاص نمود.^{۳۳} اما چنان که

۳۱. العروة الوثقی، ج ۶، ص ۷۲۲.

۳۲. تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۴۳۹؛ العروة الوثقی، ج ۶، ص ۷۲۲.

۳۳. مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

اشاره شد، چون تقاص برخلاف قاعده است، باید به قدر متیقن اکتفا نمود که در اینجا قدر متیقن، جایی است که طلبکار نسبت به عدم پرداخت حق از طرف بدهکار یقین داشته باشد.

گرچه فقهای اهل سنت متعرض این موضوع نشده‌اند، ولی به دلیل اینکه در تقاص، یکی از ارکان مورد وفاق همه مذاهب، «عدم پرداخت حق» است، این‌گونه برداشت می‌شود که این رکن مانعی است که از طرف بدهکار برای عدم رسیدن بستانکار به حقیقت ایجاد و باعث به وجود آمدن حق تقاص می‌گردد و اما در اینجا حیا، خوف و مصلحت که منجر به تردید طلبکار در عدم پرداخت حق می‌گردند، موانعی هستند که از طرف خود طلبکار در راه رسیدن به حقیقت ایجاد شده‌اند و ارتباطی به بدهکار ندارند، پس می‌توان گفت برای ایجاد حق تقاص، یقین به عدم پرداخت حق برای طلبکار شرط است.

به این ترتیب این سؤال مطرح می‌شود که برای توکیل در تقاص، آیا یقین طلبکار به عدم پرداخت حق برای اعطای وکالت به شخص دیگر کافی است؟ یا اینکه وکیل هم باید نسبت به عدم پرداخت آن از سوی بدهکار علم داشته باشد؟ در اینجا نیز همچون مورد قبل، به نظر می‌رسد برای اینکه وکیل از ورطه سرقت در امان بماند، باید نسبت به عدم پرداخت دین از طرف بدهکار یقین داشته باشد. ممکن است گفته شود عمل وکیل همان عمل موکل و منسوب به او است، پس در اینجا اگر سرقتی هم رخ دهد، در واقع این موکل است که عمل سرقت را انجام داده است، اما ناگفته پیدا است که در اینجا اگر عمل انجام شده مشمول عنوان سرقت باشد، در واقع وکیل مباشرت در آن داشته است و میرای از مسئولیت نخواهد بود. اینکه وکیل چگونه می‌تواند نسبت به عدم پرداخت دین به یقین برسد، خود جای سؤال دارد؛ زیرا یقین در ترک فعل و امور عدمی، عادتاً غیرممکن بوده و به حضور لحظه به لحظه نزد شخص نیاز دارد؛ چون

ممکن است در هر لحظه‌ای که فرد حضور ندارد، آن فعل صورت گرفته باشد. در اینجا می‌توان گفت یقین در عدم پرداخت حق، تقریباً غیرممکن است، مگر اینکه فرد بدهکار خود معترف به بدهی و عدم پرداخت آن باشد که در این صورت نیز می‌توان از طریق محکمه اقدام نمود و تقاص وجهی ندارد.

جواز یا عدم جواز توکیل در تقاص

بررسی جواز یا عدم جواز تقاص مستلزم بررسی نظرات فقها در این خصوص است، به همین خاطر ابتدا نظرات فقها در این باره مطرح می‌شود و سپس دلایل آنها مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

۱) دیدگاههای فقها در خصوص جواز توکیل در تقاص

گرچه موضوع تقاص در بسیاری از منابع فقهی شیعه و سنی مورد بحث واقع شده است، ولی در مورد تقاص به وسیله غیر طلبکار و به طور خاص درباره «توکیل در تقاص»، معدودی از فقها، آن هم در حد اشاره طرح بحث نموده‌اند.

برخی از فقهای امامیه معتقدند برای غیر صاحب حق، اخذ مال بدهکار از جانب طلبکار جایز نیست، مگر اینکه بر صاحب حق ولایت داشته باشد. بنابراین پدر به ولایت از فرزندش، و قیم به ولایت از مجنون یا سفیه، در موردی که ولایت دارند، می‌توانند تقاص کنند.^{۳۴} همچنین گفته شده که توکیل در تقاص جایز است و دلیل این جواز را «تمسک به عموم و اطلاق روایات و اتفاق فقها» دانسته‌اند.^{۳۵}

حنفیه ابراز داشته‌اند اگر فردی غیر از صاحب حق، از بدهکار، مالی را اخذ کند و آن را به صاحب حق بدهد، او و داین هردو غاصب هستند،^{۳۶} اما مالکیان معتقدند شخص غیر ذی‌حق نیز اگر بداند که صاحب

حق، حقیق را مطالبه نموده است، می‌تواند بدون وکالت تقاص نماید و بلکه باید این کار را بکند و در تعلیل آن گفته‌اند که این عمل دفع ظلم از غیر است که جایز و بلکه واجب می‌باشد.^{۳۷} برخی از امامیه نیز همین نظر را دارند.^{۳۸}

از فحوای کلام برخی از فقهای متأخر امامیه، این گونه برمی‌آید که جواز توکیل در تقاص صرفاً در جایی است که وکالت در تقاص در ضمن امور دیگری قرار گیرد.^{۳۹} به طور مثال شخصی وکیل گردد که مالی را بفروشد و خریدار از پرداخت ثمن استنکاف کند و شرایط تقاص محقق گردد؛ در اینجا اگر وکالت در انجام معامله، وکالت در تقاص را نیز شامل گردد، وکیل می‌تواند عمل تقاص را انجام دهد که این خود نشانه عدم پذیرش توکیل در تقاص به طور خاص نزد این فقها می‌باشد.

۲) دلایل جواز یا عدم جواز توکیل در تقاص

با توجه به تعریف وکالت و تصریح برخی از فقهای امامیه و اهل سنت، می‌توان گفت عمل وکیل همان عمل موکل است.^{۴۰} بسیاری از فقها اصل را جواز وکالت، و منع آن را نیازمند دلیل می‌دانند^{۴۱} و برخی از نویسندگان برای تعلیل جواز توکیل در تقاص بدان متمسک شده‌اند.^{۴۲} از طرف دیگر اصل اولی در مذاهب خمس، حرمت تصرف در مال دیگری، بدون اذن صاحب مال است^{۴۳} و چون تقاص برداشت مال دیگری بدون اذن او است و این برخلاف اصل مذکور می‌باشد، پس تقاص امری استثنایی است و برخلاف قاعده، که به دلالت ادله در شرایط خاصی مشروعیت

۳۷. سبل السلام، ج ۳، ص ۶۹.

۳۸. مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۶۲.

۳۹. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، کتاب القضاء و الشهادات، ص ۳۷۲.

۴۰. غایة المراد، ج ۲، ص ۲۸۷؛ الشرح الکبیر، ج ۵، ص ۱۳.

۴۱. الخلاف، ج ۳، ص ۳۳۹.

۴۲. «تقاص»، ص ۲۰۵.

۴۳. المهذب البارع، ج ۴، ص ۲۳۶؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۲۸۸؛

تکملة حاشیة رد المحتار، ج ۵، ص ۲۷۵.

۳۴. تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۴۳۸.

۳۵. مهذب الاحکام، ج ۲۷، ص ۱۵۷.

۳۶. تکملة حاشیة رد المحتار، ج ۲، ص ۱۴.





آن ثابت شده است، پس نمی‌توان قلمرو آن را بدون دلیل توسعه داد.

اینکه برخی برای اثبات جواز توکیل در تقاص از اطلاق روایات وارده در خصوص جواز تقاص استفاده کرده‌اند،^{۴۴} قابل نقد به نظر می‌رسد؛ چون در امور استثنایی باید به قدر متیقن ادله اکتفا نمود، نه به اطلاق روایات. پس باید در جستجوی دلایل دیگری برای جواز توکیل در تقاص بود. چنان که مشاهده می‌شود بین دو اصل جواز وکالت و لزوم تفسیر مضیق امور استثنایی (نظیر تقاص)، تعارض وجود دارد، اما چون جواز وکالت، یک اصل عام، و تقاص امری استثنایی و خاص است، پس اصل وکالت نمی‌تواند شامل تقاص نیز گردد، مگر با دلیل خاص.

در حقوق ایران نیز می‌توان گفت: اصل اولی، عدم جواز تصرف در مال غیر است و چون تقاص، تصرف در مال دیگران و عملی استثنایی است، پس برای جایز شمردن آن، باید قانون بدان تصریح کرده باشد، اما با وجود اینکه قوانین جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر فقه امامیه می‌باشد، حقوق ایران نسبت به تقاص ساکت است. به همین خاطر ممکن است تصور شود با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی^{۴۵} در صورت انجام تقاص از طرف طلبکار، مقاص عنه می‌تواند نزد دادگاه اقامه دعوا کند و قاضی ناچار است طبق این اصل نسبت به صدور رأی اقدام نماید و چون در قانون نصی درباره تقاص وجود ندارد، باید با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و از آنجا که تقاص از نظر فقهی جایز است، پس می‌توان گفت که قانون

۴۴. مهذب الاحکام، ج ۲۷، ص ۱۵۷.

۴۵. «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

هم تلویحاً آن را جایز شمرده است، در حالی که هدف از حقوق، برقراری نظم عمومی بیان شده و در تعریف حقوق آمده است: «حقوق مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور و کلی است که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت، بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می‌شود»^{۴۶} و حقوق دانان معتقدند که وظیفه دولت قانون‌گذار در این جمله خلاصه می‌شود: «تأمین صلح از راه اجرای عدالت»^{۴۷} که به نظر می‌رسد با جایز دانستن تقاص در حقوق، نه تنها دولت به تأمین صلح کمکی نکرده است، بلکه این امر منجر به تنشهای بیشتری در سطح جامعه می‌شود؛ چون از طرفی مقاص خود را مالک مالی می‌داند که معمولاً دلیلی برای مالکیت آن ندارد و از طرف دیگر بدهکار خود را مالک مالی می‌داند که در دست مقاص است و برای آن دلیل دارد.

از نظر تحلیلی می‌توان گفت: حقوق فقط عهده‌دار تنظیم روابط اجتماعی است، اما فقه تنظیم روابط فرد با خود و خداوند را نیز عهده‌دار است. به همین دلیل در فقه، تقاص جایز و مقاص بی‌گناه و مبری از مسئولیت اخروی دانسته شده است، اما حکومت نمی‌تواند حقی را به رسمیت بشناسد که موجب خوددآوری و اخلال در نظم اجتماعی شود و به طور معمول توان صدور حکم طبق آن حق را نداشته باشد؛ چون در ظاهر دلیلی برای مالکیت مقاص وجود ندارد و قاضی هم ناچار به صدور حکم مطابق با ظاهر است.^{۴۸}

با توجه به آنچه گفته شد و از آنجا که مطابق ماده ۶۶۲ قانون مدنی، وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را انجام دهد، پس می‌توان نتیجه گرفت که در حقوق ایران همچنان که تقاص جایز نمی‌باشد، به طریق اولی توکیل در تقاص نیز جایز نیست.

۴۶. فلسفه حقوق، ج ۱، ص ۶۶۶.

۴۷. همان.

۴۸. در فقه و حقوق موارد دیگری شبیه مقاصد به چشم می‌خورد، مانند قتل در مقام دفاع مشروع.

از طرفی با توجه به ارکان و شرایط توکیل در تقاص که ذکر گردید، می‌توان گفت تقاص، امری شخصی و وابسته به علم طلبکار نسبت به شرایط تقاص است. بنابراین تنها، کسی که نسبت به چنین حقی، علم شخصی دارد، می‌تواند اقدام به تقاص کند. پس توکیل در چنین امری شخصی به کسی که خود علم شخصی به موضوع ندارد، قابل پذیرش نمی‌باشد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد این عمل عادتاً وابسته به شخصیت تقاص گیرنده بوده و قابل توکیل نمی‌باشد. از این جهت شاید بتوان توکیل در تقاص را با توکیل در شهادت مقایسه کرد، چنان که بسیاری از فقهای مذاهب خمسسه توکیل در شهادت را به علت انحصار علم وجدانی برای شخص شاهد جایز نمی‌دانند.^{۴۹} با توجه به دلیل مذکور می‌توان پذیرفت اگر توکیل در تقاص در ضمن توکیل در امور دیگر صورت پذیرد، جایز می‌باشد؛ چون با این شرط رسیدن به علم وجدانی برای وکیل میسر می‌باشد. اما لازم به یادآوری است که آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته، مورد مذکور نمی‌باشد، بلکه اعطای وکالت به طور خاص و نه در ضمن امور دیگر به شخصی پس از استقرار حق تقاص برای صاحب حق است.

آثار توکیل در تقاص

با وجود اینکه توکیل در تقاص جایز نمی‌باشد، چنانچه این کار انجام شود؛ یعنی شخصی که دارای حق تقاص است، برای انجام عمل تقاص شخص دیگری را جانشین خود قرار دهد و او نیز مالی از اموال بدهکار را برای طلبکار اخذ نماید، آیا طلبکار صاحب آن مال می‌شود یا خیر؟ و وضعیت جانشین چگونه است؟ پاسخ این سؤاها در دو موضوع آثار واقعی و آثار ظاهری توکیل در تقاص مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱) آثار واقعی

مهم‌ترین اثری که برای تقاص متصور است، سقوط دین و آزاد شدن ذمه بدهکار، همانند ایفای دین از سوی مدیون و نیز انتقال مالکیت مال مورد تقاص به مقاص یا همان طلبکار است. تمامی مذاهبی که تقاص را جایز می‌دانند، معتقدند که با انجام تقاص، مقاص مالک مال مورد تقاص می‌گردد که بعضی از آنها همچون امامیه و شافعیه این مطلب را به صراحت بیان داشته‌اند،^{۵۰} اما در مورد برخی دیگر همچون مالکیه، این مطلب را از آنچه در خصوص تقاص بیان داشته‌اند، می‌توان استنباط نمود، چنان که درباره تقاص گفته‌اند که در صورت حصول شرایط، طلبکار می‌تواند با برداشتن مال بدهکار حق خود را اخذ نماید.^{۵۱}

با این وجود و با توجه به اینکه توکیل در تقاص جایز نمی‌باشد، چنانچه شخصی به وکالت از طلبکاری که دارای حق تقاص است، عمل تقاص را انجام دهد، به نظر طلبکار مقاص محسوب شده و مالک آن مال می‌گردد؛ چون مقصود شارع از جعل تقاص، رسیدن طلبکار به حقیق در صورت عدم امکان استفاده از طرق متعارف می‌باشد. به نظر می‌رسد طریق رسیدن به حق، موضوعیت ندارد و همچنین اجتماع امر و نهی در غیر عبادات، موجب فساد نمی‌گردد. به این ترتیب چنانچه مقاص یا فرد دیگری در انجام عمل تقاص مرتکب محذوری گردد، مسئول انجام آن محذور خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت طلبکار از زمان اخذ مال، مالک واقعی آن مال است و چون توکیل در تقاص مجاز نمی‌باشد، ید وکیل، در فاصله اخذ مال توسط او تا تحویل به طلبکار، ید ضمانی می‌باشد. پس در صورت تلف مال وکیل ضامن خواهد بود.

۲) آثار ظاهری

چنانچه صاحب حق تقاص عمل تقاص را انجام دهد

۵۰. تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۲۹۰؛ فتح المعین، ج ۴، ص ۲۸۶؛

التواعد والفوائد، ج ۱، ص ۳۷.

۵۱. المدونة الكبرى، ج ۵، ص ۲۶۲.

۴۹. الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۳۷؛ روضة الطالبین، ج ۳، ص ۵۲۳.

شهادت بر شهادت را نباید با توکیل در شهادت اشتباه کرد.





و مقاص عنه طرح شکایت نماید که فردی مالی از اموال او را به سرقت برده است، و مقاص مدعی شود که این مال را به دلیل اینکه از این شخص طلبکار بوده برداشته است، و برای اثبات ادعایش دلیلی نداشته باشد، قاضی حکم محکومیت مدعی علیه را صادر می‌کند، اما این محکومیت فقط شامل احکام حقوقی سرقت یا غصب می‌گردد و احکام کیفری آنها را شامل نمی‌شود، برای اینکه در اینجا مقاص مال مقاص عنه را بدین جهت اخذ نموده که آن را حق خود می‌داند است، پس در اینجا سوء نیت عام که همان «قصد فعل یا عمل» یا به عبارتی «اراده ارتکاب» است، موجود، اما سوء نیت خاص که همان «قصد نتیجه» است، مفقود می‌باشد.

به نظر می‌رسد هرچند وکیل در تقاص، به دلیل مذکور و به دلیل قاعده درء^{۵۲} محکوم به حد سرقت نمی‌شود، اما فاقد هرگونه مسئولیت کیفری هم نیست؛ چون نزد فقهای مذاهب خمسسه، هر معصیتی که شارع برای آن حد یا كفاره در نظر نگرفته، طبق نظر حاکم دارای تعزیر است،^{۵۳} و چون وکیل در تقاص، عمل غیر مجاز و حرامی را مرتکب شده، پس می‌توان گفت که چنین شخصی طبق نظر حاکم مستحق تعزیر می‌باشد. چنانچه این شخص در انجام عمل تقاص برای دیگری مرتکب جرمی همچون ورود غیر مجاز به منزل شخصی شده باشد، برای آن جرم نیز مجازات خواهد شد.

نتیجه‌گیری

۱. توکیل در تقاص به دو دلیل زیر جایز نمی‌باشد:
الف) تقاص امری استثنایی و برخلاف اصل اولی حرمت تصرف در مال غیر است. با توجه به اینکه

در امور استثنایی باید به قدر متیقن اکتفا کرد و قدر متیقن همان مواردی است که در دلایل و مستندات تخصیص اصل کلی ذکر گردیده است و باید به موارد ذکر شده در ادله تقاص اکتفا نمود که در هیچ‌یک از آن ادله به توکیل در تقاص اشاره‌ای نشده است، پس توکیل در تقاص را نمی‌توان جایز دانست.

ب) در تجویز توکیل در تقاص به این اصل کلی تمسک شده که عمل وکیل همان عمل موکل است و یا اینکه توکیل در همه امور جایز است، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. اما باید توجه داشت که حتی اگر این مطلب پذیرفته شود و تعارض این اصل کلی با عدم جواز توکیل در تقاص با توجه به استثنایی بودن آن نادیده گرفته شود، می‌توان گفت که توکیل در تقاص عملاً امکان پذیر نیست؛ چون شرایط توکیل در تقاص عادتاً برای وکیل قابل حصول نمی‌باشد. این موضوع شباهت بسیاری به وکالت در شهادت دارد که بسیاری از فقها به علت اینکه شهادت امری وجدانی است، آن را قابل توکیل نمی‌دانند.

۲. اگر شخص دارای حق تقاص، به‌رغم جایز نبودن توکیل در تقاص، به دیگری وکالت دهد که عمل تقاص را برای او انجام دهد و او نیز چنین کاری کند، این عمل آثار زیر را دربر خواهد داشت:

الف) مقاص (طلبکار) از منظر شرع و در واقع مالک مال اخذ شده توسط وکیل می‌شود.

ب) وکیل مقاص هرچند محکوم به حد سرقت نمی‌شود، ولی به دلیل انجام فعل حرام طبق نظر حاکم، مستحق تعزیر است.

۵۲. «الحدود تدرأ بالشبهات» (الدر المنضود، ج ۱، ص ۴۵؛ مواهب الجلیل، ج ۸، ص ۴۱۶).

۵۳. روضة الطالبین، ج ۷، ص ۳۸۱؛ المبسوط، ج ۲۴، ص ۳۵؛ الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۴۷؛ مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۴۵۷.

- قرآن کریم.
- ابن رشد، محمد بن احمد، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن عابدین، تکملة حاشیة رد المحتار، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
- ابن فهد حلّی، جمال الدین احمد بن محمد، *المهذب البارع و شرح مختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ابن قدامه، عبدالرحمن، *الشرح الكبير*، بيروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم، *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، بيروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- بحرانی، یوسف، *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بهوتی حنبلی، منصور بن یونس، *کشاف القناع*، بيروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- تقی زاده داغیان، مجتبی، «تقاص»، *مجله الهیات و حقوق*، شماره ۲۷، بهار ۱۳۸۷ش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، حقوق تعهدات عقود و ایقاعات، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۸ش.
- جوهری، *الصاحح في اللغة*، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق.
- حلّی، حسن بن یوسف، *ارشاد الازهان الى احكام الايمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- همو، *تذكرة الفقهاء*، بی جا، المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، بی تا.
- همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خمینی، روح الله، *تحریر الوسيلة*، قم، دارالعلم، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات في غريب القرآن*، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
- رعینی، خطاب، *مواهب الجلیل*، بيروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
- سبزواری، سید عبدالعلی، *مهذب الاحکام في بيان الحلال و الحرام*، قم، دفتر آیت الله سبزواری، ۱۴۱۳ق.
- سرخسی، المبسوط، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
- شریبنی خطیب، محمد، *معنی المحتاج*، بيروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، *القواعد و الفوائد*، قم، کتاب فروشی مفید، بی تا.
- همو، *غایة المراد في شرح نکت الارشاد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین عاملی، *مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام*، قم، مؤسسه معارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- صنعانی، محمد بن اسماعیل، *سبل السلام شرح بلوغ المرام من جمع ادلة الاحکام*، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ۱۳۷۹ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، *العروة الوثقی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرين*، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- علیش، ابو عبدالله محمد بن احمد، *منح الجلیل شرح مختصر خلیل*، بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعة في شرح*



- تحرير الوسيلة، كتاب القضاء و الشهادات، قم، مركز
 فقه الائمة الاطهار(ع)، ۱۴۲۰ق.
- قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، بى جا،
 دارالكتب الاسلامى، ۱۴۱۲ق.
- قيم، عبدالنبي، فرهنگ معاصر عربى فارسى، تهران،
 فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ش.
- كاتوزيان، ناصر، فلسفه حقوق، تهران، شركت
 سهامى انتشار، ۱۳۸۸ش.
- كاشانى، ابوبكر، بدائع الصنائع، پاكستان، المكتبة
 الحبيبية، ۱۴۰۹ق.
- مالك بن انس، المدونة الكبرى، بيروت، داراحياء
 التراث العربى، بى تا.
- متين دفتري، احمد، آئين دادرسى مدنى و بازرگانى،
 تهران، مجمع علمى و فرهنگى مجد، ۱۳۹۱ش.
- محقق حلى، نجم الدين جعفر، شرائع الاسلام فى
 مسائل الحلال و الحرام، قم، اسماعيليان، ۱۴۰۸ق.
- مشكينى، على، مصطلحات الفقه، قم، دفتر نشر
 هادى، ۱۳۸۶ش.
- مليبارى فنانى، زين الدين بن عبدالعزيز، فتح المعين،
 بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۸ق.
- موسى گلپايگانى، سيد محمدرضا، الدر المنضود
 فى احكام الحدود، قم، دارالقرآن الكريم، ۱۴۱۲ق.
- نجفى، محمدحسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع
 الاسلام، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.
- نراقى، مولى احمد بن محمد مهدي، عوائد الايام فى
 بيان قواعد الاحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام،
 قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۱۷ق.
- همو، مستند الشيعة فى احكام الشريعة، قم، مؤسسه
 آل البيت(ع)، ۱۴۱۵ق.
- نووى، يحيى بن شرف، المجموع شرح المذهب،
 بيروت، دارالفكر، بى تا.
- همو، روضة الطالبين و عمدة المفتين، بيروت،
 دارالكتب العلمية، بى تا.
- هيثمى، احمد بن محمد، تحفة المحتاج فى شرح
 المنهاج، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.

